

نقش سردار سلطان احمدخان در قيام کابل (۱۸۴۱)

مردی که شانه به شانه وزیر اکبرخان می زد:

یکی از سرداران جوان وبا حرارت افغان که در تاریخ مبارزات کشور، بخصوص از وقت تجاوز اول انگلیس در افغانستان (۱۸۳۹م) تا روزهای وفات امیر دوست محمدخان (جون ۱۸۶۳م) در صحنه حوادث داغ کشور، وارد و حاضر بوده، سردار سلطان احمدخان این سردار محمدعظیم خان این سردار پاینده خان است.

نقشی که سردار سلطان احمدخان در حوادث سالهای ۱۸۳۹-۱۸۶۳ میلادی بازی کرده است، یک بخش آن مربوط به قیام ملی و اخراج قوای متجاوز انگلیس از افغانستان می شود و بخش دیگر آن به ضدیت و مقابله با امیر دوست محمدخان بر سر هرات ارتباط می گیرد.

سردار سلطان احمدخان، نه تنها از نقطه نظر سن و سال و تبارز جوانی، بلکه از روی امیال و افکار هم با پسر عم خود سردار اکبرخان بسیار شبیه بود و پیش آمدهای روزگار هم این دو سردار دلیر را تا دیر زمانی یکجا و پهلوی هم نگهداشت تا تلخی ها و کامیابی ها حیات شخصی و اجتماعی را یک سان بچشند.

در موقعی که امیر دوست محمدخان، در اثر تجاوز انگلیس به بخارا پناهنده شد، هر دو سردار جوان یکجا در عالم غربت به درد جلاوطنی و زندان شاه بخارا مبتلا بودند و مشقات زندان و سیاه چال پادشاه بخارا انصراالله خان را مشترکاً تحمل شدند، تا اینکه در سال ۱۸۴۱ میلادی هر دو یکجا از زندان رهایی یافته از ماورای آمو، خود را به صحنه حوادث کابل رسانیدند.

ورود این دو سردار به افغانستان مصادف به روزهایی بود که قیام بزرگ ملی در کابل آغاز شده بود و در میدان شیرپور عبدالله خان اچکزائی بر توپ و تفنگ متجاوزین پی هم حمله می برد و هنگامی آنان به میدان جنگ رسیدند که مجاهد رشید اچکزائی زخمی شدید برداشته بود. از این روز به بعد آنها در تمام قضایای مهم، در جنگ های شیرپور و بی بی مهر و یا در مجالس سران ملی، در مذاکرات عهد و پیمان ملیون و فرنگیها و خلاصه در تمام واقعات آن دوره شخصاً سهم داشت و در امور جزئی تاکلی، پهلوی به پهلوی سردار اکبرخان عمل می کرد و در جریان این همه پیشامدهای صعب، اکثر وظایف خطیر نظامی و سیاسی به سردار سلطان احمد خان سپرده می شد، و او از عهده اجرای تمام این وظایف خطیر موفق و سربلند بیرون می آمد.

جایگاه و نقش سردار سلطانخان را در قیام کابل و پیروزی بر انگلیسها، نمیتوان بدون مطالعه کارنامه های وزیر اکبرخان و محمدشاه خان غلجائی درک کرد، زیرا این هر سه شخصیت مبارز و شجاع مانند یک روح در سه تن بودند و همه کارها را با مشورت و با مصلحت همدیگر به پیش می بردند و سامان می بخشیدند. بنابراین برای معرفت به درجه فدکاری و هوشیاری این سردار، خوب است تا زمینه های جلب مکناتن را برای نوشتن یک عهد نامه سری دیگر و حاضر شدنش برای ملاقات با سردار اکبرخان، در اینجا از نظر بگذرانیم.

شهزاده علیقلی فرزند فتح عیاش قاجار، در سال ۱۸۵۶ از زبان سردار سلطان احمدخان، داستان شکست انگلیسها را در افغانستان شنیده و آن شنیدگیها را در رساله ای تحت عنوان "تاریخ واقعات و سوانح افغانستان" نگاشته است که در شناخت بخشی از رخدادهای تاریخی بسیار با اهمیت است. نویسنده به ارتباط در تنگنا قرار گرفتن سپاه انگلیس و فشار جنرال الفستون بروزی مختار (مکناتن) برای مصالحه با سران افغان چنین می نویسد:

".... در آن هنگام ریاست افغانها با وزیر محمد اکبرخان بود. انگلیسها خواستند با سردارهای افغان نواب محمدزمانخان و سردار عثمان خان پسر نواب صمدخان و نایب امین الله خان بنای معاهده و مصالحه، بدون آگاهی و استحضار وزیر محمد اکبرخان گذارند. وزیر مختار چنان می دانست که چون این چند نفر با اکابر انگلیس در مقام دوستی برآمدند، وزیر محمد اکبرخان نیز متابعت آنها خواهد نمود و نایب امیر از جانب محمدزمانخان همه روزه مرادده می نمود و سخن از مصالحه در میان بود ولی دولشکراز طرفین مهبای قتال و جدال بودند.

در آن آوان وزیر محمد اکبرخان را تبی عارض گشته و در مستقر خویش خفته بود. اتفاقاً سردار سلطان احمدخان پسر سردار محمدعظیم خان با لشکراز لشکرگاه خویش بیرون آمده چون به حوالی سنگر انگلیس رسید، امام الدین منشی (موهن لال، بجای امام الدین از سرورخان لوهانی نام می برد) از معسکر انگلیس جدا گشته به همراهان سردار سلطان احمدخان پیوست و به جایگاه وی در آمد. چون سردار مذکور و وزیر محمد اکبرخان در یک جای سکنی داشتند

ونظرش برامام الدین منشی افتاد از سردار پرسید که این مردکیست و مطلبش چیست؟ جواب داد که این مرد مسلمان است و سخن وی آنست که من از جماعت انگلیس به هزار حیلہ فرار کرده و به طوایف مسلمان روی آورده ام. چون سرداران دیگر صرف شام کرده هریک به مقر خویش در آمدند و از آن جمع سردار سلطان احمدخان دوباره به نزد وزیر محمد اکبرخان بازگشت دید وزیر با آن مرد به گفتگو مشغول است. سردار سلطان احمدخان با تعجب از چگونگی حال وی پرسید وزیر محمد اکبرخان گفت: این شخص از جانب وزیر مختار چین پیام آورده که: "چون پیر و سایر اقارب تو در هندوستان می باشند دوستی با انگلیس به حال تو انفع و انسب از دیگران است و خواهش من از تو آن است که تو نیز مانند سایر سردار ها با سران دولت انگلیس طریق وفاق و یکرنگی یوئی و پیرامن جنگ و نفاق نگر دی." (۱)

آنگاه اکبرخان فوراً محمدشاه خان غلجائی را فراخواند و موضوع را با وی در میان گذاشت و بعد از مشورت با هم، امام الدین منشی را گفتند که همین امشب به پیش وزیر مختار برو و بگوید که ما موافقیم و آنچه صلاح طرفین باشد راضی استیم. و به امام الدین منشی خاطر نشان ساختند که شبانه دور از چشم لشکریان در فلان موضع بیا تا ترا نزد من آرند. قاصد پیغام سرداران را به وزیر مختار برد و برگشت و سرداران کس به موضع معهود فرستادند و امام الدین را آوردند و او پیام وزیر مختار را چنین گزارش داد: "سخن وی آنست که با سرداران دیگر قرار تجدید عهد گزاریدیم و شما نیز از برای اطمینان خاطر ما سردار سلطان احمدخان را در چهاونی فرستاده تا با وی قرار کار معاهده و مصالحه را نهاده بنای دوستی را استوار نمائیم. و انجام این کار بدون آمدن سردار صورت نگیرد." سرداران جواب دادند که فردا برای انجام چنین معاهده ای در بیرون چهاونی باشما حاضر خواهیم شد و شما نیز در فلان محل حاضر شوید. (۲)

غبار بر آنست که روز ۱۱ دسامبر مکناتن در میدان هموار با نمایندگان ملی که در رأس ایشان سردار اکبرخان قرار داشت مذکراه کرد و قراردادی را که سردار اکبرخان تسوید کرده بود امضاء و تسلیم شد. قرارداد شامل مواداتی بود:-
دو نفر افغان اردوی انگلیس را از کابل تا جلال آباد بدرقه و حفاظه می کند. عسکر موجوده انگلیس از کابل، جلال آباد و قندهار به هنر مراجعه کند. احوال و ائصال و توپخانه و جباخانه که به واسطه عدم بارگیری بماند، به افغانها داده شود. خانواده شاه شجاع تا مراجعت امیر دوست محمدخان در کابل بماند. امیر دوست محمدخان با سایر افغانها به کابل مراجعت داده شود. ۶ نفر از انگلیس ها تا رجعت امیر در کابل گروگان باشد. انگلیسها بار دیگر یاد افغانستان را نکنند. انگلیس های معذور از رفتن در کابل نگهداری می شوند. اردوی انگلیس در مراجعت به هند بیش از ۹ توپ با خود نبرد. در ۱۳ دسامبر جنرال الفنتسن پیشنهاد خودش را راجع به عملی نمودن مواد موافقتنامه به مکناتن تکرار کرد. در ۱۴ دسامبر رهبران ملی اجازه دادند که پنج هزار عسکر محصور دشمن را از بالا حصار به قشله انگلیسی بروند و سردار سلطان احمدخان پسر عم سردار اکبرخان موظف شده بود که عسکر دشمن را از میان ۲۰ هزار نفر مجاهد مسلح که در دوطرف جاده ایستاده بودند و وضع عسکر مغلوب را تماشا می کردند، در طول یک شبانه روز عبور دهد. (۳)

بقول میرزا علقلی " در هنگام عقد عهد لشکر انگلیس از مقر خویش بیرون آمده تمامی مهیا و آماده و مصمم جنگ ایستاده بودند و لشکر افغان نیز به قدر چهل هزار نفر دستها بر قبضه شمشیر آبدار از یمین و یسار نگران و به انتظار آن که به یک اشاره سرداران از جا بدر آیند. وزیر مختار با ده واندی از سرداران انگلیس از آن جمله تریورو لارنس و میکنجی در حین عقد این عهدنامه در آنطرف و سرداران افغان سوای محمدزمانخان بدین موجب از یک طرف نشسته بودند: وزیر محمد اکبرخان و سردار سلطان احمدخان و سردار محمد عثمان خان و نایب امین الله خان و محمدشاه خان غلجائی و ملا مومن غلجائی. عهدنامه را وزیر مختار به زبان پارسی با خط خویش نوشته و مهر کرده تسلیم رؤسای افغان داشت و از وزیر محمد اکبرخان خواهش نمود که سردار سلطان احمدخان لشکر انگلیس را از بالا حصار بدون آنکه آفتی از لشکر افغان بدیشان برسد به معسکر آنها برساند، و مراد وی آن بود که پس از وصول لشکر به چهاونی، سردار سلطان احمدخان را نیز به چهاونی برده با وی [طرح] دوستی ساز نماید. (۴)

سردار سلطان احمدخان قشون دشمن را از بالا حصار تا قشله بی بی نهرو بدرقه نمود و بنا بر تقاضای وزیر مختار به داخل چهاونی رفته با مکناتن ملاقات نمود.

درایت و دور اندیشی سلطان احمدخان در خنثی کردن دسایس مکناتن

مکناتن که هنوز چشم امداد به قندهار و جلال آباد دوخته بود، به طرز شرم آوری از ایفای عهد نامه سر بتافت و به دسیسه های تازه توصل جست. مکناتن این بارخواست با سردار اکبرخان از در حیلہ و خیانت پیش آید و به نام تأمین منافع شخصی، او را وسیله بقای تسلط انگلیس در افغانستان قرار دهد. مکناتن می دانست که نواب محمد زمان خان و پسرش شجاع الدوله را نمیتوان فریفت و از میان رهبران با نفوذ دیگر ملی، مخصوصاً نایب امین الله خان لوگریکه

مردی مجرب است، نمی توان او را به زودی تطمیع کرد، پس سردار اکبرخان جوان ۲۴ ساله را که تا هنوز در میدان سیاست امتحان نداده بود، انتخاب کرد. مکناتن توسط سرورخان لوهانی از وزیر اکبرخان خواهش ملاقات کرد و او به نمایندگی خود سردار سلطان احمدخان رافرستاد. (۵)

بقول میرزا علیقلی، سردار سلطان احمدخان وزیرمختار را ملاقات کرد. وزیرمختار به سردار گفت: "ما را از شما تمنائی چند است، هرگاه برآورده خواهد شد اظهار داریم والا سخن بیهوده گفتن خرد مندان را نشاید. سردار گفت شما اظهار آن را دریغ ندارید هرگاه مرا در انجام آن قدرتی باشد من نیز دریغ نمی دارم. چندان که خاطرخواه شما هست کوشش خواهم کرد. گفت: یکی آنکه چون بودن ما انگلیسان در این مملکت از برای افغانها فایده های کلی دارد بگذارید در این مملکت متوقف باشیم تا هم شما را از سردشمن ایمن داریم و هم از خواسته وسیم وزر توانگر سازیم. دوم آنکه لشکریان افغان که به پیرامون لشکرگاه ما انبوهند نیز پراکنده شوند. سوم آنکه نایب امین الله خان که مایه فتنه و فساد مابین دولشکر است یا او را زنده دستگیر نموده به ما بسپارید یا خود او را به قتل رسانید.

و در ضمن بر آوردن این مهم، احسان و انعام چند از برای هریک از شما متصور است اگر خواهی یک یک را بر شمارم. سردار گفت اکنون از پاسخ این سخن بگذر تا وزیر محمد اکبرخان رادیده این سخن را باوی در میان آرم و پس از آن جواب آن بگزارم. این بگفت و از آنجا نزد وزیر اکبرخان آمده ماجرا بازگفت. وزیر گفت چرا نگذاشتی انعام و احسانی که در نظر دارد بر شمارد تا فایده این کار معلوم گردد؟ سردار گفت: از آن ترسیدم که به وعده های داد و دهش و نیکوئی و بخشش وی، نفس سرکش فریفته نگردد و تطمیع شود و قبول مطالب و تکالیف وی نماید و آنچه در حق آن جماعت منظور است معمول ندارد. (۶)

وزیر محمد اکبرخان از این تدبیر سردار سلطان احمدخان سخت خوسنود شد و فوراً محمدشاه خان را فراخواند و جریان را برایش شرح داد. بعد از مشورت چنان فیصله کردند که با پیشنهاد مکناتن ظاهراً موافقت کنند، ولی در باطن با دشمن از همان دری وارد شوند که او داخل شده. آنگاه "سکینر" انگلیس را که نزد محمد اکبرخان اسیر بود با سردار سلطان احمدخان نزد وزیرمختار فرستادند و پیغام دادند که آنچه تقاضای شماست همه را معمول می داریم، ولی قبل از آن باید شما بگوئید که خواست شما از ما چیست و در بدل آن چه پاداشی در نظر دارند؟ مکناتن گفت:

- از دره بولان تا خیبر در شرق و تا هرجائی که در غرب قلمرو شاه شجاع شناخته میشود، وزارت آن به سردار محمد اکبرخان سپرده میشود.

- امیر دوست محمدخان را معززاً به بکابل خواهیم فرستاد، وزیر محمد اکبرخان مختار است که او را مداخله در امور میدهد یا نمی دهد.

- عجالتاً دوازده لک روپیه به سردار اکبرخان تسلیم میدهیم و در آینده همه ساله دولک روپیه نیز تسلیم خواهیم نمود.

- سردار اکبرخان فعلاً نایب امین الله خان را دستگیر کرده و به انگلیسها بسپارد و هم سایر سرکردگان ملی را از کابل متفرق سازد. (۷)

سردار سلطان احمدخان از وزیرمختار خواست آنچه بزبان میگوید بروی کاغذ بیاورد. وزیرمختار با تردد صفحه ای برگرفته سطری چند نگاشت. "آنگاه اندکی ملتفت شده سلطان احمدخان را مخاطب کرد که سردار! این عمل در نظرم زیاد خام می نماید به همان گفتگو و کلام قناعت کنید، سردار گفت: اگر عرض اطمینان ما سه چهارتن است قول شما راسند می دانیم اما افغانها هرگز بدون سند از ما قبول نمی کنند. وزیرمختار ناچار شده سطری می نوشت و دقیقه ای تأمل نموده بر شناخت این عمل سخن می راند تا عهد نامه به انجام رسیده، خواست بدون مهر تسلیم کند. اما سردار سلطان احمدخان تمکین نکرده خواهش کرد در پای کاغذ مهر بگذارد و مکناتن لابد سندبر را مهر نموده به سردار تسلیم کرد.

بعد سردار سلطان احمدخان سوال کرد که دردم حاضر نقد چه خواهید داد تا عقد مصالحه بهتر منعقد شود؟ وزیرمختار مبلغ تمنای ایشان را سوال کرد، سردار وجهی گزاف گفت، وزیرمختار انکار نمود که اکنون این مبلغ مقدور نیست، دولک روپیه حواله خزانه دار نمود که تسلیم سردار کند. چون بارگیر حاضر نداشتند حمل و نقل وجه را به عهده فردا شب گذاشتند و مراجعت کردند. (۸)

سردار اکبرخان بعد از گرفتن پیشنهاد مکناتن، با برخورداری از هوشیاری ذاتی، در نهایت مهارت و اختفا رهبران ملی را از این جریان آگاه نمود و چون دورویی و سوء نیت مکناتن به سران ملی واضح شد و فهمیدند که قصد امحای آنها را توسط خود شان دارد، فیصله کردند که دشمن را به همان حیله ایکه اندیشیده، به دام اندازند، و به سردار اکبرخان اختیار دادند که هرطور خواسته باشد با مکناتن معامله کند. بنابراین سردار اکبرخان، به سردار سلطان احمدخان و برادرش محمد صدیق خان وظیفه سپرد که بیست شتر آرد و گندم بار کرده شب به چهاونی ببرند و در عوض آن پول بار کرده بیاورند. در ضمن سردار اکبرخان به وزیرمختار پیام داد که: "وزارت شاه شجاع را می پذیرد، اما پولی که

انگلیسیها خواهند پرداخت باید فعلاً سه میلیون و سالانه چهارصد هزار روپیه باشد." (درحالی که مکناتن پرداخت فوری یک میلیون و دوصد هزار و سالانه دوصد هزار روپیه را کتباً وعده داده بود)، این تقاضا و جگره پول از طرف سردار محمداکبرخان، مکناتن را گول زد و تقاضای سردار سلطان احمدخان مبنی بر ملاقات با سردار اکبرخان رافوراً قبول کرد.

بقول میرزا علیقلی، وزیرمختار به سردارسلطان احمدخان گفت: ملاقات [علنی] مابا محمداکبرخان و شما بدون اطلاع نواب محمدزمان خان وسایررؤسای افغان که درعهد نامه اول (۱۱ دسمبر) دخیل بودند دور از حزم واحتیاط است، مصلحت آنست که شما نوشته ای از ایشان خطاب به من بگیریید که اگر شما با محمداکبرخان ملاقات تازه کنید خوب است. چون افشای این سر به سرداران بسیار ناگوار بود [هرسه رهبر مصلحت چنان دیدند] که این مطلب را با سوگند غلیظ و ایمان مؤکد به سرداران افغان ونایب امین الله خان اظهار کنند و از نایب نوشته ای جهت ملاقات با وزیرمختار بگیرند. بدین سبب [اول] نایب امین الله خان را ملاقات کردند وتمام جریان را به وی اظهارداشتند ومنافقت مکناتن را باسران افغان خاصه با او بیان کردند. "نایب امین الله خان بعد از دیدن عهد نامه که یکی از شروط عمده کشتن اوست چنان مضطرب شد که برقدم سرداران افغان افتاد وچاره این کار را تمنا نمود." (۹) سردارن تقاضای نامه ای عنوان مکناتن کردند ونایب امین الله خان فوراً مکتوبی به مکناتن نوشت و تقاضای انعقاد مجلسی با سردار اکبرخان را از وی نمود. این مکتوب با پیام خصوصی سردار اکبرخان درتاریکی شب ۲۲ دسمبر توسط سردار سلطان احمدخان ویک افغان دیگر به اتفاق کپتان سکینر(اسیرانگلیسی درزند سردار اکبرخان) به قشله انگلیسی فرستاده شد. مکناتن از گرفتن پیام سردار اکبرخان ونامه امین الله خان چنان خوشحال گردید که هدیه شاهانه ای شامل کالسکه ای مجلل با دواسپ زیبا ویک تفنگچه دومیله به رسم یادگار به سردار اکبرخان فرستاد. (۱۰) وسپس به جنرال الفنسنت دستور داد فردا دوغند عسکر با دو توپ آماده شود تا حین جلسه برقلعه محمودخان مقر نایب امین الله خان حمله برده زنده یا مرده نایب را بدست آورند. اما جنرال الفنسنت دستورمکناتن راعملی نکرد، زیرا می ترسید که این حرکت وضعیت اردوی انگلیس را بدتر از پیشترخواهد نمود.

جلسه سردار اکبرخان با مکناتن:

تورن لارنس، منشی نظامی مکناتن، یکی از معدودکسانی است که از مرگ نجات یافته، او صورت جلسه روز ۲۳ دسمبر را به بریدمن ایر، چنین گزارش میدهد:

"ساعت ۱۱ صبح ۲۳ دسمبراز طرف فقید "سرویلیم" نامه ای رسید که در آن به من یکجا با کپتان Trevor وکپتان میکیزی از اشتراک در مذاکراتی خبر میداد که با سردار اکبرخان انجام داده میشد. به این اساس من ودونفر افسران متذکره درحدود ساعت ۱۲ بجه ظهر با سرویلیم همراه شدیم. قبل از این ما شنیدیم که مکناتن به میجرالفنسنتون گفت دو غند پیاده و دو توپ را برای یک ماموریت مخفی آماده کند. هنگام عبور از چهاونی من دیدم که تعداد افغانان نسبت به گذشته زیادتربودند یا بیشتر از حدی بودند که کسی آنرا مصئون بشمارد. وزیرمختاریکی از خدمتگزاران افغان خود را فرستاد تا همه را از آن حدود دور کند. درعین حال تبصر نمود که اگرچه جنرال از این حالت بحرانی خبر هست، مگر چنین معلوم میشود که هیچگونه آمادگی گرفته نشده، وافزود: "گرچه این همه بخشی از محاصره نظامی است"

من گفتم شما از ۸ تا ۱۰ نفررا خواسته اید، مگرم ۱۶ سرباز آورده ام و تعداد دیگری هم خواهیم آورد. واز بریدمن "له گایت" خواستم که به برگد شیلتون بگوید که در مذاکرت آماده باشد وبا عساکرخود بیاید. هنگام گذشتن از دروازه بزرگ من صدها افغان مسلح را در چندمتری دروازه قشله دیدم. نوکریوال دروازه را صدا کردم که به عساکر احتیاطی سلاح بدهید و بیرون بیاورید واین مردم را از اینجا گم کنید! وبه جنرال خبر بدهید که قوت ها را آماده کند. در سمت قلعه محمودخان هم افغانهای مسلح دیده می شدند.

وزیرمختار اکنون بمن گفت: دیشب از سردار اکبرخان یک پیشنهاد به من رسید که من با آن موافقت کردم ودلائل بسیار نزدمن است که امیدوار باشم سختی حاضر به زودی رفع وباخوشی به پایان خواهد رسید. محمداکبرخان، امین الله خان را دست بسته به ما تسلیم خواهد داد. برای اینکاریک غند به قلعه محمودخان برای تسلیمی امین الله خان خواهند رفت ویک غند دیگر بالا حصاررا تسخیر خواهند کرد. بعد سرویلیم به من گفت که خبر رسیدن غندرا به صورت فوری به پادشاه (شاه شجاع) برسان و از پیشنهاد محمداکبرخان او را با خبر بساز! وقتی یکی از همراهان ما گفت که این طرح خطرناک است و یکی دیگر پرسید: دراین جلسه کدام توطئه نهفته نباشد؟ [مکناتن] جواب داد:

"پلان خطرناکی است، ولی اگر کامیاب شود به همه خطرهای می آرزد." شورشیان تا کنون هیچ یک ماده معاهده را رعایت نکرده اند و من برایشان هیچ باور ندارم. و اگر با این کار آبرو و حیثیت ما حفظ شود بسیار خوب خواهد بود. در هر صورت برای من صد مرتبه مرگ بهتر از آن زندگی است که در شش هفته قبل بر من گذشته است.

ما در جای همیشگی رفتیم و با سردار اکبرخان دیدیم که چند نفر سرکردگان غلجائی مثل: محمدشاه خان، دوست محمدخان، خدابخش خان و آزادخان و چند تائی دیگر با وی بودند. بعد از احوال پرسى عادى، وزیرمختاریک اسپ اعلى که ۳۰۰۰ روپیه قیمت داشت به وی پیشکش کرد. سردار با تشکر آنرا قبول نمود. سردار همچنان از ارسال تفنگچه با یک عراده گادی و دو اسب که شب گذشته به وی فرستاده بود نیز اظهار تشکر کرد. آنها از اسپهای خود پائین آمدند و بریک گوشه زمین بلندتری که از برف خالی بود پتو هموار کرده نشستند. اینجا از چهاونى قدرى گوشه بود. وزیرمختار با سردار اکبرخان پهلو به پهلو و کپتان تریور و کپتان میکزى کنار هم نشستند. من (لارنس) در پشت سر ویلیام ایستاده شدم، ولی دوست محمدخان مرابه پائین کش کرد و من به یک زانو به زمین نشستم. توجه وزیرمختار را به افغانهای اطراف خود جلب کردم و گفتم: اگر این مجلس یک مجلس سرى باشد، چنانکه من فکر میکنم، بهتر است آنها از اینجا دور ساخته شوند. او سخن مرا به محمداکبرخان گفت و اکبرخان جواب داد که:

"نی، اینها تماماً در این راز شریک اند." (۱۱)

گزارش منشی مکناتن را تا اینجا دیدیم، اکنون بقیه مذاکرات سردار اکبرخان را با وزیرمختار انگلیس از قول شهزاده علیقلی قاجار بشنویم که از زبان سردار سلطان احمد خان شنیده و آنرا چنین ضبط کرده است:

"... هر سه (سردار محمداکبرخان و سردار سلطان احمدخان و محمدشاه خان) متفق الکلمه از جای برخاستند و کمر همت بر میان بستند و با دو بیست سوار نزدیک به چهاونى رفتند. وزیرمختار نیز بیرون آمد. اول سلطان احمدخان مرکب پیش تاخته وزیرمختار را اطمینان داد که کار در کمال پختگی ساخته شده و چون وزیرمختار با وزیرمحمداکبرخان نزدیک شد [سلام کرد و دست داد] وزیرمختار اسپى را که قیمتش سه هزار روپیه بود و به جهت وزیراکبرخان هدیه آورده بود او را مخاطب داشت که این مرکب راهوار را به جهت سردار به رسم پیشکش آورده ام. محمداکبرخان اظهار [تشکر] نموده او را از چهاونى به صحبت دورى کرد. هر چه وزیرمختار می گفت همین مکان مناسب نشستن و سخن گفتن است، محمداکبرخان برف و تری زمین را عذر می آورد تا مکان خشکی را که قریب به دو بیست قدم از چهاونى دورتر بود پسندیده پتوئى گسترده بر روی آن نشستند.

از طرف انگلیسان، وزیرمختار و تریور و مکنجی (میکزى) نشسته و لارنس بالای سر وزیرمختار با طپانچه ایستاده و چهار نفر سرباز با تفنگ چقماق کشیده اسبهای ایشان را نگاه داشته و دو نفر سوار قدرى فاصله به آنها ایستاده و ۱۶ نفر سوار دیگر به قدر بیست قدم دورتر ایستاده، و از طرف افغانه وزیرمحمداکبرخان و سردار سلطان احمدخان و محمدشاه خان نشسته و دوست محمدخان و خدابخش خان (برادران محمدشاه خان) و غلام محى الدین خان غلجائی ایستاده و چند نفر تفنگدار پیاده اسپهای سرداران را نگهداشته بودند. وزیرمختار با وزیرمحمداکبرخان مشغول سوال و جواب شده، هر یک از دیگری صدق عهد خود را سوال مینمودند. [گفتگوها] قریب ربع ساعت به طول انجامید. ناگاه محمدشاه خان به زبان افغانى به محمداکبرخان گفت: "وقت تنگ است، زمان درنگ نیست باید دست بکار شد." [ترجمه پشتو این جمله چنین است: "وخت تیریگی، زر شه خبره تمامه کره!"] و فی الفور محمدشاه خان از جای جسته دستى به زیرنخ وزیرمختار زده به زبان افغانى گفت: "اینجا جای گفتگو نیست، حرفها در شهر تمام می شود." (دلته دخبر و خای نه دی، خبری په شارکی سره کوو.)

محمدشاه خان از خوف اینکه مبادا لارنس با طپانچه به وزیرمحمداکبرخان آسیبی برساند، برجست و او را گرفت. آنها باهم درآویختند. محمدشاه خان هر چند تلاش کرد که طپانچه او را بر باید میسر نشد تا اینکه محمدشاه خان سیلاوه افغانى را بر پهلوى او گذاشت. لارنس فریاد کرد که بس است. محمدشاه خان گفت: پس روانه شو، همانطور که سیلاوه بر پهلوى او بود از پیش راند. دوست محمدخان با تریور و غلام محى الدین خان با مکنجی (میکزى) در آویخته هر دو حریف خود را از پیش رانده و پیادگان افغان چهار نفر سرباز انگلیس را هدف گلوله ساخته اسپهای آنها را گرفته برگشتند.

وزیرمحمداکبرخان و سردار سلطان احمدخان هر دو با وزیرمختار دچار شدند، چون [مکناتن] بسیار عظیم الجثه و با قوت بود محاربه به طول انجامید. ناگاه آن شانزده سوار انگلیس به یکبار رو به پیادگان افغان و این دو سردار شلیک کرده دو نفر از پیاده گان را مقتول ساخته و یک گلوله به پشت وزیرمحمداکبرخان خورد، اما آفتى نرسانید. سردار سلطان احمدخان دفع ایشان را مهم دانسته، مانند شیر شرز رو به آنها کرده یکی از پیشخدمتان وزیرمختار را هدف طپانچه ساخته با شمشیر آخته بر آنها تاخته تمامی فرارى و متواری شدند. چون وزیرمختار و محمداکبرخان با یکدیگر مشغول کشش و کوشش شدند وزیرمختار فرصت جسته حربه ای را که در میان چوب دست داشت بیرون آورده خواست بر پهلوى محمداکبرخان بزند، ولی او [اکبرخان] به قوت از دست وی گرفته به [دور] انداخت. [در همین لحظه]

سلطان احمدخان با شمشیر برهنه در رسید، وزیرمختار وحشت کرده روی به سمت او پشت به محمداکبرخان کرد. سلطان احمدخان به زبان افغانی گفت: "زنده بردن این محال است باید کارش را ساخت." [ژوندی بیول ئی ناممکن دی، کارئی ور ختموه!] سپس وزیراکبرخان با همان طپانچه دو لوله ای که یک شب قبل با یک کالسکه وزیرمختار به جهت او ارمغان فرستاده بود برمهرة پشت او خالی کرد که از صدمه گلوله پشت به سلطان احمدخان کرده فریاد برآورد... از عقب وی سلطان احمدخان چنان شمشیری زد که به رو در افتاد، سر وی را جدا کرده به سمت سواران خود رفتند. در بین راه دچار تریور شد که دوست محمدخان او را می برد، سلطان احمدخان با ضربت شمشیر مقتولش ساخت و آدم فرستاده ریسمان برپای مقتولین بسته به شهر درآوردند و در چارسوق بازار بیاویختند." (۱۲)

مرحوم غبار با توجه به گزارش علیقلی خان، جریان مذکرات سردار اکبرخان و مکناتن را با ادبیات گیرای خودچنین بیان میکند: "صبح روز ۲۳ دسمبر انگلیس در قشله بی ماهرو امر تیراسی گرفت و مکناتن با کپتان تریور، کپتان لارنس، و کپتان میکنزی با یک قطعه سواره از چهاونی خارج شده و روجنوب بسمت قلعه محمود خان (۶۰۰ قدمی قشله) که محل جلسه معین گردیده بود، حرکت کرد. مکناتن در ورود خود سردار محمداکبرخان، محمدشاه خان غلجائی، دوست محمدخان، خدابخش خان، محی الدین خان و نایب مومن خان را با چند نفر دیگر روی سنگی نشسته و منتظر یافت. سردار سلطان احمدخان استقبال کرد و مکناتن را از جریان مساعد برای مذاکره آگاه نمود. سردار اکبرخان دست داد و روی زمین هموار بر زبرپتوی افغانی جلسه را دایر کرد. مکناتن و سه نفر کپتان های او مقابل محمداکبرخان و سلطان احمدخان و محمدشاه خان نشستند، درحالی که دوست محمدخان و خدابخش خان (برادران محمدشاه خان) و محی الدین خان ایستاده ماندند.

مذاکره آغاز شد و محمداکبرخان تمام اقوال و اعمال مذاکرات و مواعید متناقض و متخالف مکناتن و سران انگلیس را با افغانها در طول ایام استیلای آنها، یک یک شمرد و دروغ و دو رویه گی آنان را توضیح نمود و گفت که دیگر هیچ قول و قرارداد انگلیس محل اعتماد و اعتبار ما نیست، شما غیر از فساد و تخریب بین مردم افغانستان و ادامه تسلط خود در این مملکت چیز دیگری نمیخواهید. آنگاه دو قرارداد متناقض به امضای مکناتن را به مجلس پیش کرد که در یکی آن تخلیه افغانستان را و عده داده بود و در دیگری اقامت انگلیس را در کشور تائید نموده بود. همچنین از مذاکرات مکناتن باخود و نواب محمدزمانخان و نایب امین الله خان یکی برضد دیگری تفصیل داد. او در آخر گفت که دیگر ما نمی توانیم به هیچ مذاکره و وعده و معاهده شما اطمینان کنیم، مگر بیک شرط و آن اینکه ما خود شما را گروگان بگیریم و نگهداریم تا قشون شما از افغانستان خارج شوند، آنگاه ماشما را به هندوستان خواهیم فرستاد.

این بیانات سردار محمداکبرخان تقریباً پانزده دقیقه طول کشید. چون مکناتن در برابر دو قرارداد متناقض و امضاهای خود جوابی مقنع نداشت، تمجج میکرد، وزیراکبرخان گفت بهتر است شما با ما باشید تا در کابل بیک نتیجه برسیم. آنگاه امر گرفتاری شان را داد و از همه پیشتر خودش دست مکناتن را گرفته بطرف کابل کشید. چون مکناتن مقاومت نشان داد، سردار سلطان احمدخان دست دیگر او را گرفت. تا این وقت لارنس توسط محمدشاه خان و تریور بواسطه دوست محمدخان و میکنزی بواسطه غلام محی الدین خلع سلاح شده بودند. تمام این عملیات در نهایت خونسردی در ظرف چند دقیقه انجام یافته بود. افغانها که میخواستند اینها را بشکل گروگان زنده تا هنگام تخلیه افغانستان نگهدارند، بطرف کابل کشیدند مگر مکناتن و تریور به حمله و دفاع پرداختند. از دیگر طرف آتش تفنگ گارد مکناتن و مخالفین شروع شد. چون قشله دشمن بسیار نزدیک و خطر حمله و تخلیص اسرا در پیش بود، بناچار سردار اکبرخان و سردار سلطان احمدخان مکناتن و تریور را کشتند. اما محمدشاه خان به عجله خود را سپر میکنزی قرارداد تا از ضربت تیغ رهائی یافت. در همین لمحہ بود که عمداً به لارنس فرصت فرار داده شد تا جریان بی کم و کاست به سرداران انگلیس رسیده باشد. لارنس براسپی سوار شد و بتاخت." (۱۳)

مگر کپتان لارنس که توسط محمدشاه خان غلجی اسیر شده بود، جریان دستگیر خود را چنین شرح میدهد: "سردار (اکبرخان) هنوز سخنش را تمام نکرده بود که از بند دست من گرفته شد. تفنگچه و شمشیر من از کمرم باز شد. به زور از زمین بلند کرده شدم و با تیلہ زدن مرا روان کردند. محمدشاه خان که مرا سخت گرفته بود، برایم گفت: "اگر زندگی برایت قیمت دارد باید با من بروی!" من به عقب نگاه کردم دیدم که وزیرمختار بروی افتاده است، سرش نزدیک پاهایش بود. دستهایش را محمداکبرخان محکم گرفته بود و از چهره اش ترس وحشت هویدا بود. وقتی دیدم کاری از دستم پوره نیست، گذاشتم تا محمدشاه خان به تیلہ زدن من ادامه دهد. صدای چند فیرشیده شد و من بسمت اسپ محمدشاه خان دویدم، او براسپ خود سوار شد و بمن امر کرد که در پشت من سوار شو، من همانطور کردم و حرکت کردیم. چند افغان مسلح ما را بدرقه کردند، ناگاه گروهی از غازیان از دور فریاد کشیدند که "او را په مابسپارید که بکشیم!" با شمشیر و کارد چند جای مرا زخم زدند و با قنداق تفنگ بر پشت من کوبیدند. آنها می ترسیدند که اگر بر من فیر کنند، شاید رهبر خودشان را زخمی کنند. محافظین سواره این مردم را از مادورتر میساختند بدینسان ما به قلعه محمودخان رسیدیم. در آنجا ما چندصد سواره نظام را دیدیم که گروه غازیان را دور نگاه میداشتند و اکنون

آنها بخون من بیش از پیش تشنه بودند. به هرصورت زنده به قلعه رسیدیم و در یک خانه کوچک انداخته شدم. محمدشاه خان به دروازه قلعه رفت تا کپتان میکنزی را که اسپش افتاده بود بیاورد. میکنزی را به اطاق من آورد ولی او در سرو بدن زخمی شده بود و خون زیادی ضایع کرده بود. ما با عساکری نشستیم که برای محافظت ما گماشته شده بودند. بیرون اطاق ما کسانی در حرکت بودند که ما را فحش و دشنام می دادند و بر روی ما تف می انداختند. و فریاد می کشیدند که اینها را به دست ما بدهید تا بکشیم! یکی از آنها یک دست بریده را به ما نشان داد که تازه بریده شده بود، و یکی دیگر تفنگ دهن پر خود را بسوی من نشانه گرفت، مگر یکی از نگهبانان ما او را بیکسو تپله کرد. در دو روز اول چندتن از سرداران نزد ما آمدند و بما گفتند که مطمئن باشید به شما کسی آسیبی نمی رساند. وزیرمختار و تریور در شهر مصئون هستند. نایب امین الله خان و پسران او به دیدن ما آمدند. نفر اول (نایب) به بسیار قهر و غضب به من گفت: "شما لایق این هستید که با توپ پرانده شوید." محمدشاه خان و دوست محمدخان به او عذر کردند که نباید چنین حرفهای گفته شود و او را از خانه بیرون بردند. شب برای ما نان آوردند و برای خوابیدن ما پوستین دادند. ساعتها وانگشتی و دستمالهای ابریشمین ما را از ما گرفتند مگر زحمت دیگری به ما ندادند. .. در نیمه های شب ما از وسط شهر به خانه محمداکبر خان برده شدیم که او ما را به وضعیت خوب پذیرفت. او از حوادث روزاظهار افسوس کرد. در اینجا ما کپتان سکینر Skinner را دیدیم و برای اولین بار خبر قتل عجیب وزیرمختار و کپتان تریور را شنیدیم و از اینکه سر وزیرمختار بیچاره ما به علامه پیروزی قطع شده و به شهر گشتانده شده و تن او در کوچه ها کشیده شده و بعد در چوک شهر آویخته شده است از زبان سکینر شنیدیم. کپتان تریور تا قلعه محمود خان رسانده شده بود مگر در آنجا با شمشیر زده شده و از اسب بزیر انداخته شده بود و جسدش در کوچه های شهر گشتانده شده بود، مگر توت توت نشده بود. فردا صبح ما به خانه محمدزمان خان برده شدیم که سلطان جان و دیگر سران هم با ما بودند تا ما را از حمله غازیان نجات داده باشند. در آنجا کپتان کانولی و ابری گرویان و تمام سرداران شورشی در یک جرگه جمع شده بودند. برمرگ وزیرمختار افسوس ولی بر رفتار او سخت انتقاد میکردند. گفته میشد که اکنون بر هیچ قول و قرار ما (انگلیسها) افغانها باور نمی کنند، مگر باز هم در باره یک قرارداد جدید بحث شد و گفته شد که آنرا به میجر پاتینجر و جنرال خواهیم فرستاد. نزدیکی های شام ما دوباره به خانه محمداکبر خان برده شدیم که من در آنجا تا صبح ۲۶ دسمبر بندی بودم. مگر رویه خوب با من میکردند. بعد نزد نایب امن الله خان فرستاده شدم. وقتی به خانه نامبرده رسیدیم، به اطاق مخصوص وی رهنمائی شدم، نایب با مهربانی به من خوش آمدید گفت. و همان خط اصلی وزیرمختار را بمن نشان داد که به جواب پیشنهاد محمداکبر خان نوشته بود. [در آن خط نوشته شده بود که:] او (اکبرخان) وزیر شاه شجاع خواهد بود و یک لک روپیه هنگامی به وی داده خواهد شد که نایب امین الله خان را به حیث بندی به انگلیسها تسلیم بدهد. وسی لک روپیه برای خاموش کردن قیام [کابل] پرداخته خواهد شد. نایب علاوه کرد که وزیرمختار برای پسر عموی سردار اکبرخان (سلطانجان) گفته بود که در بدل سر نایب یک لک روپیه به تو می دهم. من فوراً گفتم که "این سخن کاملاً غلط است" سرویلیم هرگز چنین حرفی را نزده و این گونه حرفها بکلی با روحیه و خصلت انگلیسی او سازگار نیست. نایب در مورد وزیرمختار بسیار سخن زد و در مقایسه با وزیرمختار خود را در رفتار یک آدم فراخ نظر و عدالت پسند نشان میداد. او گفت که جنرال الفنستن و میجر پوتینجر از من خواسته اند تا شما را رها کنم ولی بر اثر تقاضای من که کپتان میکنزی هم باید با من رها شود، محمداکبرخان بعد از یک مکث کوتاه با رهائی ما دونهفر موافقت نکرد.

در صبح ۲۶ دسمبر مرا بمنظور نگهداشتن بیشتر در لباس افغانی همراه با محافظین سوار و پیاده به چهاونی نزد پسر نایب فرستادند. در اینجا باید یاد آور شوم که مهربانی های نایب نسبت به من در مدت اقامت در خانه وی حد و اندازه نداشت که بجا آورده میشد.

با احترام. امضاء. لارنس G.St.P.Lawrence منشی نظامی وزیر و سفیر فقید مکناتن کمپ تیزین، ده میل بسمت جنوب کابل، ۱۰ می ۱۸۴۲، متن اصلی عنوانی ونسنت ایر" (۱۴) بدینسان سردار سلطان احمد نه تنها در کشف مکنونات مکناتن و گزارش صادقانه مذاکرات سری خود باوی و کشاندن مکناتن به مذاکره با سردار اکبرخان و بعد قتل او سهم موثر و وطن پرستانه داشت، بلکه در امضای قرارداد اخراج فوری انگلیسها از کشور و در بدرقه قشون انگلیس تا جلال آباد در زمستان سخت و پرخطر، در نابودی سپاه متجاوز در در عرض راه کابل- جلال آباد، در حمله تباهن تیزین، در نبرد جلال آباد علیه جنرال سیل، در مقاومت و جلوگیری از پیش آمد جنرال پالک در دره خیبر، و در تمام نبردهای با افتخاری که بالاخره به پیروزی مبارزان ملی و تخلیه خاک وطن از اجانب متعرض منتهی شد، این سردار دلیر شرکت داشت.

بخش اول فعالیتهای سیاسی سردار سلطان احمدخان را در همینجا به پایان می برم، ولی برای حسن ختام این بخش متذکر میشوم که یکی از چشم دیدهای شگفتی انگیز سردار سلطان احمدخان بعد از بازگشت او از لغمان همراه

باسردار اکبرخان ومحمدشاه خان و اسرای انگلیس در ماه می ۱۸۴۲ حکایتی است که میرزا علیقلی خان قاجار آنرا از قول سردار روایت میکند و مینویسد:

" عجیب تر از همه حکایتی است که از قول سردارسلطان احمدخان که از بدو کارتا ختم [حاضر] بوده، شنیده شد که چون به جلال اباد رفتیم و افغانستان را به کلی از قشون انگلیس پرداختیم بعد از معاودت که پنج ماه گذشته بود در یکی از دهات عرض راه- که سروبی نام دارد و به قدر شصت خانوار بودند- دیدیم جمعیتی به قدر دویست نفر مثل گوسفند با چهار دست و پا راه می رفتند و از زانویه پائین نداشتند و اطفال قریه آنها را به سنگ و چوب بیرون کرده به کوه می بردند پرسیدم اینها چه کسانی اند؟ گفتند از قشون انگلیس هستند که به کوه فرار کرده این مدت را مانده بودند حالا از کوه پائین آمده اند پاهای شان را سرما برده و از زانو افتاده است با دست و پا راه می روند، آمده اند اینجا از ما نان و خوراک میخواهند، نمی دهیم از آبادی بیرون می کنیم که کشت و زرع ما را نخورند با زبه کوه رفته علف بخورند. سردار گوید که خود با جمعی دیگر بالای سر آنها اسپ تاختم و پرسیدیم در این مدت در جبال چگونه گذران می کردید؟ گفتند ما هزارتن بودیم و به قلل شامخه این جبال فرار کرده در بیغوله و سایه کمرها بسر می بردیم و قوت مامنصر بود به گوشت آدم که خام بلع می کردیم هر یک از ماکه می مرد فوراً گوشت آن را قسمت کرده می خوردیم تا بدین منوال هشتصد کس را خوردیم و این دویست نفر بی پا مانده ایم. پس از مدتی از اهل همان قریه جويا شدیم که آنها چه شدند، گفتند به فاصله چند وقت یک یک و دو دو بمردند تا تمام شدند." (۱۵)

مؤلف تاریخ وقایع افغانستان قبل از این روایت، در باره سردار اکبرخان مینویسد: " از جمعی معتبرین افغان شنیده شد که به کرات سواره و پیاده نمی توانست در راه [جلال آباد] عبور کند مگر آنکه سم اسپ و پای آدم می بایست در روی جسد کشته [انگلیس] باشد. در این باب در مدح وزیر اکبرخان قصیده ای گفته اند که یک بیت آن اینست:

به هما از سر سران فرنگ قرن تا قرن استخوان بخشی

پس از انجام این فتح و اتمام این کار چنان وحشتی از محمد اکبرخان در قلوب صغیر و کبیر و برنا و پیران ممالک افتاد و چنان شهرتی در رشادت و چستی و جلالت و زبردستی یافت که نام وی در تمام مملکت هندوستان و انگلستان مانند گرد زابلستان که در ایران و توران معروف است مشهور گشت. بدانگونه که در بندر معموره بمبئی اسپی در مراهنات (شرط بندی) اسپ تازی بر تمام اسپان هندوستان مجلی (پیشواز) گشته پیشی یافت و دویست هزار روپیه به گرو برد. فی الحال اسپ را به واسطه آن چابکی و تندی، محمد اکبرخان نامیدند و بدان نامش همی خواندند." (۱۶)

پایان

ماخذ و رویکردها :

- ۱- میرزا علیقلی، تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، چاپ سپهر تهران، ۱۳۷۶ ش، ص ۱۰۵
- ۲- همان اثر، همانجا
- ۳- غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۵۶
- ۴- میرزا علیقلی، همان اثر، ص ۱۰۶
- ۵- غبار، همان اثر، ص ۵۵۷
- ۶- میرزا علیقلی، همان اثر ص ۱۰۷
- ۷- غبار، ص ۵۵۷، مقایسه شود با میرزا علیقلی، ص ۱۰۷
- ۸- میرزا علیقلی، همان اثر، ص ۱۰۸
- ۹- میرزا علیقلی همان اثر، ص ۱۰۹
- ۱۰- نفتولا خالفین، انتقام در جگده لگ، ص ۴۲۲، غبار، همان، ص ۵۵۷
- ۱۱- بریدمن ایر، په افغانستان کی دیوبندی خاطرات، ص ۱۳۳-۱۳۵، ترجمه پشتو از نسیم سلیمی
- ۱۲- میرزا علیقلی، تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، ص ۱۰۹-۱۱۲
- ۱۳- غبار، همان اثر، ص ۵۵۸-۵۵۹
- ۱۴- بریدمن ایر، په افغانستان کی دیوبندی خاطرات، ص ۱۳۵-۱۳۸
- ۱۵- میرزا علیقلی، تاریخی وقایع و سوانح افغانستان، ص ۱۲۰
- ۱۶- همان اثر، ص ۱۱۹

تعداد صفحات: ۸ از

افغان جرمن آنلاين شما را صمیمانه به همکاری دعوت می نماید. لطفاً به آدرس ذیل با ما تماس بگیرید

maqalat@afghan-german.de